

علم خوب در علوم انسانی چه نوع علمی است؟

پرسشی درست یا غلط

دکتر فرهاد خرمائی*

چکیده

علوم انسانی در عصر کنونی با چالش های فراوانی روبرو شده است. یکی از مهم ترین این چالش ها آن است که از روش شناسی هر رویکردی که پژوهش در حوزه ی علوم انسانی به انجام رسد، دانشی به دست خواهد آمد که ممکن است با دانش حاصل از روش شناسی رویکردی دیگر متناسب نباشد. باور رایج این است که تاکنون سه رویکرد یا پارادایم اثباتی، تفسیری و انتقادی عرضه شده است که هر یک دارای شیوه هایی مدون برای ورود به واقعیت های موجود در علوم انسانی و کسب دانش در این زمینه هستند. از نظر پارادایم اثباتی دانشی خوب است که به طریق تجربی و آنچه قابل مشاهده است به دست آید. حقایق تجربی جدای از اندیشه های شخصی است که با کمک ابزارهای دقیق به دست می آید. این دانش باید ظرفیت مبادله شدن بین انسان ها را داشته باشد. علم اثباتی، علمی عام، تعمیم پذیر و جبر گرایانه است. از نظر پارادایم تفسیری دانشی خوب است که از طریق مشارکت صمیمی و همدلانه و تعامل با انسان های دیگر به دست آید. در این رویکرد، این انسان است که دنیای اجتماعی خویش را تفسیر می کند و به زندگی خود معنی می دهد. فهم نظام های معنایی انسان ها اساس دانش است و این دانش ریشه در ارزش ها دارد. علم تفسیری، علمی خاص، نسبی گرا و کمتر قابل تعمیم است. اما پارادایم انتقادی علمی را خوب می داند که انسان را تجهیز کند و به او بگوید که چه حقایقی مهم هستند و کدام مهم نیستند و کجا باید به دنبال این حقایق گشت. علم انتقادی سیاست محور و ارزش مدار است.

هر یک از این رویکردها ریشه در باورهای فلسفی دارند که ممکن است این باورها، سنخیت کمتری با باورهای اعتقادی اسلامی داشته باشند. پس این پرسش همچنان باقی خواهد بود که آیا می توان پارادایم چهارمی متصور شد که تناسب بیشتری با باورهای اسلامی داشته باشد؟ بر اساس مباحث مطرح شده در این مقاله حتی اگر پارادایم دیگری تدوین شود، این شک هنوز باقی خواهد بود که آیا آنچه با استفاده از روش شناسی برگرفته از این پارادایم به دست می آید، می تواند مطلقاً

صحیح باشد؟ به نظر می رسد اگر توسعه بر پایه دانش و دانایی محور عمل باشد، هر دانشی که با کاربرست روش‌شناسی‌های متفاوت به دست آید، در کاربرد دارای اهمیت خواهد بود. بنابراین، نمی توان پیکره دانش در قلمرو علوم انسانی را از پیکره دانش جهانی منفک ساخت. اگر دانش و علم ابزار عمل است و انسان اندیشمند به کارگیرنده این ابزار است، پس محور اصلی، تعهد، مسئولیت پذیری و تقوای به کار گیرنده دانش خواهد بود. از این اصل مهم نباید غفلت شود.

واژگان کلیدی: علوم انسانی، رویکرد اثباتی، رویکرد تفسیری، رویکرد انتقادی.

۱. مقدمه

در روند تحول فکر انسان‌ها و زایش رشته‌های نوین علم بشری، این موضوع پذیرفته شد که انسان و روابط او می‌تواند با علم مطالعه شود. وقتی علوم انسانی به عنوان علم پذیرفته شد، این مسئله مطرح گردید که آیا این علم به سایر علوم شباهت دارد یا خیر؟ برخی اندیشمندان به علوم طبیعی و روش‌شناسی حاکم بر آن توجه کرده و روش‌شناسی پذیرفته شده در این علوم را برای کسب معرفت و دانش در قلمرو علوم انسانی پذیرفتند. استدلال این گروه آن بود که چون مشروعیت علوم طبیعی به روش‌شناسی علمی آن وابسته است. بنابراین، علوم انسانی باید همان روش را دنبال نماید. بسیاری از اندیشمندان این استدلال را منطقی و قابل پذیرش تشخیص دادند. اما این استدلال اشکالاتی نیز به همراه داشت. اول اینکه نسبت به معنی علم در علوم طبیعی هنوز بحث و جدل وجود داشت و علاوه بر این انسان و کیفیت وجودی او از موضوعات مورد مطالعه در علوم طبیعی متفاوت دیده شد. به انسان، صاحب تفکر و دارای قدرت یادگیری و از همه مهم‌تر، آگاهی نسبت به خویشتن توجه شد که دارای انگیزه و استدلال است. از نظر این گروه، ویژگی‌های منحصر به فرد انسان به این معنی است که برای مطالعه او باید علمی خاص وجود داشته باشد.

با این توصیف به چیستی علم و یافته‌های پژوهشی در علوم انسانی چگونه می‌توان پاسخ گفت؟ پاسخ به این پرسش ساده نیست و این دشواری به این معنی هم نیست که برای آن پاسخی وجود ندارد، بلکه به این معنی است که پژوهشگران قلمرو علوم انسانی و اجتماعی از دیدگاه‌های مختلف به این مسئله نگریسته و بر اساس زیر بناهای فکری و فلسفی خویش به این پرسش پاسخ گفته‌اند. ولی پرسش دشوارتر این است که علم خوب در علوم انسانی چه نوع علمی است؟

دیدگاه‌هایی که در این مقاله مطرح می‌شود، علاوه بر ایجاد ساختارذهنی در قلمرو علوم انسانی، به این پرسش پاسخ خواهد داد که پیش فرض‌ها و نظریه‌های انتزاعی چگونه به روش‌های پژوهشی علوم انسانی پیوند زده می‌شوند. اصولی که از این دیدگاه‌ها استنباط می‌شود به شناسایی